ولادت او قران [illegible] شده و برج حمل طالع بود و بعضی گویند که در سال ولادت
او زحل و مشتری را قران خطی باشد و این را قران عظمی گویند بعد از سالهای فراوان
واقع شود و اینچنین مولود را بادشاهی دیر باند و این لفظ صاحبقران لقب امیر
تیمور است که بادشاه شش اقلیم بوده است و نیز صاحبقران با صاحبقران ثانی
یعنی بادشاهی که قریب رتبه امیر تیمور رسیده باشد و از لفظ اینچنین نیز آخر عبارت
مولف است و تحقیقات سابق از کشف و رطائف و موئده و مدارا از سکندری
منقول است انکه وقت ولادت او زهره و مشتری را قران باشد صاحب الزمان
لقب حضرت امام مهدی علیه السلام صاحبدل بسخا و کوه خوار یعنی قفیر و محتاج
که کندم یا جو در صدقه دهند الفظ از مردمان غنی ستانند صافن یکسر فارسی است
در ساق و اسپی که بر سر سم یا و کنار سم پای چهارم استاده شود و اینچنین اسب
تیز رو باشد از منتخب و کفایه و غیر آن صائب رسا و رسنده صاعقه یکسر عین مهمله
برقیکه از ابر بر زمین افتد صاحبی قسمی از انگور است و نام جامه ابریشمی نیز طراز
بهار خرج و چهار شربت و مصطلی نست صاف یعنی صاف و بخشش خود از اضداد
چنانکه قاضی از قضا و راضی از رضا و دود استعمال فارسیان جامه که دود یا شراب
یا بنگ یا سرکه بدان پالایند صابری بهار موصده نام شاعری صابون سلطانی
نوعی از حاکم یعنی تقسیم کردن حاکم چیزی را میان جماعتی فصل صاد مهمله با موحده
صبا بالفتح باد یکی از طرف مشرق وزد و بعضی گفته که باد مشرق که در ایام بهار وزد
اول اصح است و نام نغمه از موسیقی و بالفتح اول و مد میل کردن دل بچیزی و باز
کردن با کودکان و عاشقی و بکسر اول و بی مد یعنی کودکی و طفلی از رطائف و منتخب
و شیخ حسن صاحب و این جا صب بالفتح و تشدید یا یعنی ریحان و ریحانه شدن
اب و یعنی عاشق از منتخب صب بفتحتین زمین نشیب و عاشق شدن از منتخب
صباحت بالفتح خوبروئی و سفیدی رنگ انسان ضد ملاحت صبح بالفتح
اول شب ابیکه بوقت بامداد خورده شود ضد غبوق که بوقت شام خورند از
منتخب و کشف و بحر الجواهر و موئده و مدار و نیز در موئده و مدار نوشته که بالضمتین مصدر
از ان و قیت صبح صبیح خوبرو و سفید رنگ ضد ملیح که سبزه رنگ و نمکین
باشد صباح بالفتح اول بامداد و یعنی خوب و جمیل و بالفتح و تشدید یا موحده
صاحب حسن و شعله قند بدل و نام مردی مزور که از حسن صباح نیز نامبردار از
منتخب صغیر صبر بالفتحات اول و کسر ثانی و سکون ثالثی جایز نیست کمر نفورت

بضرورت شاعری و آن عصارهٔ تلخ مست تا نه در حدی که تهند حتی ایلوا کوید از منتخب و مزیل و کشف و بحر الجواهر و خان آرزو در خیابان نوشته که از مراح معلوم میشود که صبر بمعنی دوای تلخ بفتح اول و کسر دوم است اما از غاموس معلوم میشود که شعرا از عرب سکون دوم جایز دانسته اند بنابر ضرورت و درینصورت فرق فارسیان نباشد که بسکون دوم میخوانند و ایضاً در بدار نوشته که صبر بالفتح معروف است و نوعی از دو و باو بعضی گویند که بمعنی دوای تلخ بکسر اول و سکون ثانی نیز جایز است چه هر اسمی که بفتح اول و کسر ثانی باشد کسر و فتح اول و سکون ثانی نیز جایز است چنانچه در کتف کتف و کتف

صبار

بالفتح و تشدید بسیار صبر کننده **صباح الخیر** کلمه ایست که بهنگام طلوع صبح بعاشقان یکدیگر گویند **صبور** بفتح اول صابر و شکیبا و کسیکه جلدی نکند در اقدام از موتمد و بحر الجواهر **صباغ الافق** مراد از آفتاب چرا که جمادات و نباتات و حیوانات از کمک از عالمگیر آفتاب بسر سد **صباغ** بالفتح و تشدید ثانی و غین معجمه زنگرز از منتخب **صبغ** بالکسر و غین معجم بمعنی رنگ و در بحر الجواهر نوشته که صبغ بالفتح رنگ کردن **صباغ خانه** کنایت از ماه ست از شرح خاقانی **صبیان** بالکسر کودکان و جمع صبی ست و ضم نیز آمده از منتخب **صبیر** بفتح اول و کسر باء موحده و تشدید یاء تحتانی مفتوح بمعنی دختر **صبغة الله** ملت و دین محمدی صلی الله علیه وسلم **صبره** بالضم بمعنی جایئی که توده غله و غیره باشد که هنوز وزن نکرده باشند از سراج و منتخب **صبور** بفتح اول در کار تعجیل نکردن از منتخب **صبوح** بفتح اول شراب بامداد از کشف و در مصطلحات بوقت صبح شراب خوردن **صبی** بصبح اول و کسر موحده و تشدید یاء تحتانی بمعنی کرک که از شیر باز شده باشد و بکسر اول و فتح باء موحده و در آخر الف مقصوره بصورت یاء تحتانی طفلی و کودک از منتخب و سراج و منتخب **صبح آخرین** و **صبح دوم** و **صبح ثانی** هر سه بمعنی صبح صادق **فصل ضاد معجمه مع جمیع مهمله مع جمیع مهمله**

ضحنا بالکسر معنی ضحنات که مذکور خواهد شد **ضحاب** بکسر جمع ضحاب ست و اضحاب جمع الجمع ست از منتخب مراح و مزیل **ضحب** بالفتح اسم جمع ضحاب ست جمع اضحاب جمع الجمع ست از منتخب و کشف **ضحابت** بفتح اول و حرف چهارم باء موحده مفتوح باریدن و باری کردن از منتخب و مراح و مستعمل بمعنی ابر و بکسر حاء است **ضحنات** بالکسر و حرف چهارم نون و پنجم فوقانی نام نان خورش که در ملک سیستان سازند که ماهی فربه پاره پاره کرده سه روز بغیر نمک نگاهدارند و بعد ازان بنمک بسیار و عرق بسیار در ظرف کنند و در آفتاب

نگاهدارند و بجایی حرکت نکنند تا مدتی و آنچه بشنود و بعد از ان آنچه خوان اولا
از کوشک بیرون آورده بخورد از منتخب و بحار الجواهر **صحت** بالکسر و چار مهمله مشدد مفتوح بروزن
همت بمعنی تندرستی که ضد بیماریست از منتخب و بهار عجم و کسانیکه صحیح گویند
بنیادت یار تحتانی بعد صاد مهمله بحذف خطا و غلط است **صح** بالضم درست و تندرست
از لطائف **صحاح** بالفتح و تندرستی و پاک شدن از عیب و تندرستی و پاکان از
عیب و بالکسر تندرستان جمع صحیح و صحاح نام کتاب لغت عرب است بعضی بالفتح
و بعضی بکسر گفته اند فتح افصح است از منتخب و مزیل **صحیح** تندرست و پاک از
عیب از منتخب و انکه مردم از بی انصافی بروزن نبی خوانند و چار دوم را بتلفظ
در بیارند بحض خطاست **صحیح نگار** اخبار نویس **صحرا نورد** بمعنی صحرا نورد از
شرح قران السعدین **صحائف** بکسر اول کاسه های بزرگ و پهن از لطائف و در
منتخب جامهای جمع شدن اب و بالفتح در رشیدیها بمعنی مجلد کتاب **صحف** بضم اول
و فتح ثانی و بضمتین نیز جمع صحیفه از منتخب بکرر در استعمال فارسیان بسکون ثانی نیز امده
چنانچه نسخای کوید **مصرعه** که از صحف پیشینیان در رس کسیر و همچنین بلفظ طلسمات
و لفظ ارنی را نیز بسکون ثانی اورده اند **صحک** بالفتح طبق کوچک و رکابی و ابن الصغیر
صحن هست که بمعنی طبق بزرگ باشد **صحن** بالفتح طبق بزرگ و طشت فراخ و صحن
خانه و زمین همواره از منتخب و لطائف و چراغدانست **صحو** بالفتح هوشیاری و هوشیار
شدن از مستی و پاک بودن آسمان از ابر و غبار از منتخب و لطائف و باصطلاح صوفیه
صحو بمعنی کم و نابود کردن اوصاف و عادات و شکر بمعنی استیلای سلطان حال و بعضی
چنین گفته که صحو بمعنی خود کردن بطرف تربیت افعال و فنا بمعنی سقوط اوصاف بشری
صحیفه بمعنی کتاب و رساله از منتخب **صحابه** بفتح یاران و یاری نمودن از صراح منتخب
صحت نامه قولی ست در علم موسیقی ساخته نصیر الدین طوسی از چراغ هدایت و
بهار عجم **صحاری** بفتح جمع صحرا و فصل صاد مهمله مع خا ی معجمه **صخره صما** بفتح هر دو صاد
مهمله و تشدید میم سنگ سخت در بیت المقدس که در هوا معلق مانده چون یکبار زنی
حامله را از خوف در زیران وضع حمل شده بود لهذا دیواری بزیر آن سنگ کشیده
اند و کوشند که دیواریان سنگ معلق بنا فته خود در هوا معلق ست **صخب** بفتحتین و با موحده
بمعنی فغان و فریاد بوقت زجر کردن از منتخب و صراح **صخر** بالفتح سنگ بزرگ
از منتخب **صخره** بالضم سنگ بزرگ و سنگی سخت در بیت المقدس و آثار مانده
صما نیز گویند بفتح صاد و تشدید میم از منتخب و لطائف و نام جنی ست از خیابان و

در ضایان نوشته که نام دیوی ست که بنام ملعونی شهرت دارد و انگشتری سلیمان علیه السلام
برده بود **صخریه** بالفتح سنگستان و فصل صاد صاد سهمله **صدا** بوزن اول مهمله **صدا** بالفتح آواز
که از کنبد و کوه و چاه و غیره بازآید و مطلق هر آواز را نیز گویند از برهان و منتخب
صدارت بالفتح بالانشینی از منتخب و کشف و نام منصبی ست که قریب وزارت باشد
و بمعنی شروع و ابتدا کردن و بمعنی پیش رسانی **صدری داشت** نام منصبی ست که صاحب
آنمنصب را دو لکهه دام مقرر باشد چه یکروپیه را چهل دام باشد پس دو لکهه دام را پنجهزار روپیه
می شمرند **صدر** بالفتحتین و هر دو دال مهملتین نزدیکی و مقابله و برابری چیزی از منتخب
و کشف و سراج الی آخره بمعنی قصد نمودن و در پی شدن استعمال **صدر** بضم خا معجمه و
فتح جیم عرب القب بزرگ ست **صدر** بالفتح بمعنی بالانشین و امیر ست و خجند نام شهری
ست در توران **صدید** زرد آب که از زخم و جراحت بیرون آید از منتخب و بحر الجواهر
صد بالفتح عدد معروف لفظ فارسی ست و در اصل ابتدین مهمله بود قدما بجهت رفع
اشتباه بحرف دیگر که سد باشد بمعنی حائل و مانع اسم عدد را بصاد نوشتند **صدر** بالفتح
سینه و اول و بالای هر چیز و بمعنی پیشگاه خانه و ابتدا و بمعنی بالانشین و امیر و صاحب
منصب معروف و بازگشتن و بدر آمدن از جای از منتخب و لطائف و کشف
صدور بضمتین سینه ها و بالانشینان و مصدر نیز ست بمعنی از جای بیرون آمدن
از شرح نصاب **صداع** بضم اول و عین مهمله بمعنی درد سر و این ماخوذ از صدع ست که
بمعنی شکافتن باشد از شرح نصاب و منتخب **صدغ** بالضم و غین معجمه بمعنی چانیکه میان
گوشها بر و گوش ست و آنرا شقیقه نیز گویند و بمعنی موی پیچیده که او یخته باشند بر
آن موضع از منتخب و بحر الجواهر **صدف** بفتحتین معروف ست و نوعی دیبا که بر چاپ
بجهت شراب خوری و سرستاره ست بشکل مثلث هر دو قطب که آنرا اهل صدف
قطب گویند از شرح خاقانی **صدق** بکسر و فتح بمعنی کابین و مهر زن از ضیاء
صدیق بالکسر و تشدید دال بسیار راست گو و بغایت راست پندارنده سخن
کسی را و لقب حضرت ابو بکر رضی الله عنه چرا که بر نبوت و معراج حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم اول از همه ایمان آوردند و بفتح اول و تخفیف دال
مکسور بمعنی دوست و دوستان مفرد و جمع هر دو آمده از منتخب و لطائف و غیرها
صدبرگ کلی ست سرخ رنگ که بهندی کمینداکویند از بهار عجم و چراغ هدایت
صدغ بالضم هر دو صدغین **صدغه** بالضم بمعنی و غین معجمه جای نرم که میان گوشها بر و
گوش ست **صدره** بالضم بمعنی سینه پوش و بمعنی کرته مرد و پیراهن نیم تنه از منتخب و غیران

صد و چهارده مراد از سوره قرآن شریف که صد و چهارده سوره است یا انگیه صد و چهارده غلب
چهارده صد باشد مشهور است که در وجود آدمی هزار و چهار صد بند است و هر بند بر ای
فایده دیگر دارد صدیه بالفتح یک نوبت کوفتن دو چیز با هم و آنچه بدان سایند از
منتخب صدقه بفتح اول و ثانی و ثالث آنچه بر او خدا بفقرا دهند و بسکون دال خطا
است از مزبل و منتخب و کشف صدقه جاریه مثل نهر و چاه و پل و همان سرای مسجد
و غیره که مثل این است و فصل صیاد مهمله مع راء مهمله صرافت بفتح سره کردن
و خالص نمودن و کرد انیدن صرامت بفتح دلاوری و جالاکی و بریدن و قطع کردن
از صراح و در مجمع اللغات بمعنی بزرگی صرح بالفتح حاء مهمله قصر و کوشک و بنای
عالی و آشکار کردن و بفتحتین خالص از هر چیز از منتخب و لطائف صریح ظاهر و آشکارا
صراح بضم اول خالص هر چیز و خلاصه و نام کتاب لغت و بمعنی روشنی و روشناسی
از صراح و موید صرد بضم اول و فتح ثانی مرغی است بزرگ سر که کنجشک را شکار کند
از منتخب و در ترجمه شافیه نوشته که آنرا در فارسی و رکاک و هندی الٹوره گویند صرح
صرد بضم هم اول و تشدید راء مهمله قصر در خشان و ساده و هموار کتاب از فلک صریف آواز
قلم که بوقت نوشتن بر آید و بانگ میخ و آواز نعلین وقت رفتار و آواز در وقت
بستن و گشادن از منتخب و شرح نصاب و بحار الجواهر صرصر بالفتح هر دو صاد مهمله باد تند
و باد سخت سرد از لطائف صراط بکسر اول بمعنی راه راست و نام پلی است که
بر سر دوزخ باشد و آن از موی باریک تر است و از شمشیر تیز تر از منتخب صرع
بالفتح افکندن بر زمین و نام مرضی که صاحب خود را بر زمین می افکند بهندی آنکرا
مرگی گویند و بعربی بالهم سنها معنی لغوی اول از منتخب صرف بالکسر پرشی خالص و ناب
خالص که در ان آب نیامیخته باشد از مسجد و بحار الجواهر و بالفتح سره کردن زر و سیم
و کرد انیدن و خرج کردن و توبه و حیله و حادثه و گردش زمانه و دوا تر کون کردن چیزی
و نام علم معروف صروف بضمتین حوادث صرم بالفتح معرب جرم و بمعنی بریدن و
قطع کردن از صراح و منتخب صریمه بفتح اول بمعنی غریمه و قطع کردن گاری
از منتخب صریخ بالفتح و خاء معجمه افغان و نالیدن و عذاب از منتخب صرد بالضم و راء
مهمله مشدد همان از قاموس و کشف و بیابان و موید و صراح صرفه بالفتح و فاء
ستاره سهیل روشن و آنکه نزدیک دوازدهم است از منازل قمر و بمعنی بخل و تنگی
در خرج و بمعنی فائده و نفع و بمعنی حیله و مکر و بمعنی افزونی و بمعنی فضل و عدد
و فرصت از سراج و منتخب و لطائف و جراحه ایت صرت بالفتح بمعنی کیسه و زر